گفت‌وگوی «جوان» با پدر، مادر و خواهر شهید ناواستوار دوم محمد فتاحی از شهدای ناو دنا در جنگ تحمیلی رمضان

محمد جوان‌ترین شهید ناو دنا بود

شکوفه زمانی

در ۱۳اسفند ماه ۱۴۰۴ و بعد از گذشت چند روز از جنگ تحمیلی رمضان، ناو دنای نیروی دریایی ارتش در راه بازگشت از رزمایش بین‌المللی «میلان ۲۰۲۶» هند در حمله ناجوانمردانه ارتش تروریستی امریکا غرق شد. در این حمله ۱۰۴نفر به شهادت رسیدند و ۲۰نفر مفقودالاثر شدند. یک حمله ناجوانمردانه آن هم کیلومترها دورتر از صحنه درگیری و به شناوری که به دلیل شرکت در رزمایش، هیچ گونه مهماتی با خود نداشت، مصداقی از جنایت جنگی به شمار می‌رود. ناواستوار دوم محمد فتاحی کم‌سن‌ترین قهرمان حاضر در این ناو بود که تنها ۲۰ بهار از عمرش می‌گذشت. در گفت‌وگو با پدر، مادر و خواهر شهید محمد فتاحی، نگاهی به زندگی این شهید دهه هشتادی جنگ رمضان انداختیم.

عباس فتاحی، پدر شهید

آقا محمد فرزند چندم شما بود؟

من دو فرزند دارم که محمد فرزند دومم بود. متولد ۱۷ مرداد ۱۳۸۴ در شهرستان فسا از توابع استان فارس بودند. چند سالی می‌شد که به عضویت نیروی دریایی ارتش درآمده بود و خواست خدا بود در همین رخت نظامی ارتش به شهادت برسد.

چطور شد آقا محمد با این سن کم علاقه‌مند جذب در نیروی دریایی ارتش شد؟

محمد مانند بچه‌های دیگر در دنیای بچگی خودش اهل شیطنت و شلوغ کاری بود. از طرفی هم بچه بسیار زرنگ و باهوشی بود و اهل رفتن به مساجد و پایگاه‌های بسیج بود. وقتی به سن نوجوانی رسید، در این سن هم بچه دلسوز و زحمتکشی بود و در کارهای کشاورزی به من کمک می‌کرد. قبل از آخرین مأموریتش هم محمد در بذر ریختن و در کار کشاورزی به من کمک کرد. پسرم وقتی که موفق شد تحصیلات دبیرستانی‌اش را در رشته مکانیک تمام کند، به من گفت دوست دارم در نیروی دریایی ارتش استخدام شوم. ما هم در این هدفی که انتخاب کرده بود کمکش کردیم، یعنی در هر کجا که نیاز بود همراهش بودیم و باهم می‌رفتیم تا بتواند به هدفی که دوست دارد برسد. شهید برای رسیدن به این کاری که انتخاب کرده بود و واقعاً از ته دل علاقه‌مند بود خیلی تلاش می‌کرد. پسرم بچه سربه زیر و حرف‌گوش‌کنی بود. با اینکه ۲۰ سال سن داشت، ولی غیرت یک مرد جاافتاده را داشت. برای خودش مردی بود و به جرئت بگویم کم‌سن‌ترین عضو ناو دنای ارتش بود، ولی مانند دیگر همکارانش رشید و بزرگ شده بود. محمد طی دوره استخدامش، آموزشی سخت را پشت سر گذاشت و بعد برای فعالیت در ناوگان یکم بندر عباس اعزام شد. این سری آخر هم به رزمایش صلح و دوستی میلان ۲۰۲۶هند دعوت شده بود. به نظرم اسم این سفر را باید گذاشت سفر دشمنی میلان ۲۰۲۶. چون سفری بود که باعث شد ارتش تروریستی امریکا آنها را به شهادت برساند.

در چه سالی و از چه طریقی استخدام ارتش شدند؟

از طریق فرخوانی که ارتش جمهوری اسلامی داده بود محمد رفت ثبت نام کرد و محل خدمت و آموزش ایشان رشت بود. پسرم در ۱۳ دی ماه ۱۴۰۲ وارد نیروی دریایی ارتش شد و ۱۳ اسفند ماه در ناو دنا به فیض شهادت نائل آمد. پیکرش بعد ۱۵ روز از شهادتش آمد و در شهرستان فسا در استان فارس و گلزار شهدای زاهد شهر به خاک سپرده شد.

آخرین دیدارتان کی بود؟

آخرین خاطره من از محمد جان موقع آماده شدن برای این سفر طولانی بود. اولین بار بود که می‌خواست چنین سفر طولانی برود. قطعاً استرس‌های خودش را هم داشت. برای همین کارمندان قدیمی و دوستانی که سابقه اینگونه سفرها را داشتند، هرکس به ایشان توصیه‌ای داشت. یک دوستش به اسم حسین رضاعلی که الان جاویدالاثر است و با محمد رفاقت زیادی داشت، به محمد توصیه کرده بود موقع آمدن به این سفر همراه خودش کمی خاک وطن را بیاورید که حتماً لازم می‌شود. محمد ابتدا فکر کرده بود رفیقش سر به سرش گذاشته و خواسته با او شوخی کند. این حرف دوستش را جدی نگرفته بود، ولی بعد متوجه شده بود که باید این توصیه‌ها را جدی بگیرد. به من گفت: «بابا می‌گویند همراه داشتن خاک با خود باعث می‌شود در مدت طولانی که روی دریا هستیم و وقتی که دچار افسردگی و خستگی می‌شویم، پا برهنه شویم و خاک را روی روزنامه پهن کنیم و پاهای‌مان را روی آن بگذاریم تا پاها با خاک در تماس باشد. این کار منجر می‌شود کمی آرامش داشته باشیم و باعث کاهش استرس‌مان می‌شود». برای همین قبل از رفتن پسرم به این سفر با محمد رفتیم در باغچه حیاط خانه‌مان و از آنجا خودم برایش خاک برداشتم و در داخل پلاستیک ریختم و به محمد دادم. ایشان سر پلاستیک را گره زد و در کنار وسایل دیگر در کیف سفرش گذاشت که با خودش ببرد. بعد از این حادثه الان خاک منزل من که خاک ایران حساب می‌شود، همراه با وسایل و محمد و ناو دنا ته اقیانوس هند قرار دارد.

> مادر شهید: وقتی پسرم ۱۷سالش شد، در یزد زندگی می‌کردیم. متوجه شد که نیروی دریایی ارتش در حال استخدام نیرو است. با محمد رفتیم به دفتر استخدام نیروی دریایی. کمد ویترینی آنجا بود که داخلش کلاه و یونیفرم لباس نظامی گذاشته بودند. محمد سریع به طرف آن کلاه رفت و عکسش را انداخت. به من گفت: «مامان نگاه کن ببین چقدر خوشگل است و چه ابهتی دارد»

افسانه ترک‌زاده، مادر شهید

گویا محمد نذر امامزاده بود؟

یک روز با پدر محمد و دخترم با همدیگر به زیارتگاه بقعه امامزاده شاه فرج‌الله واقع در کنکان در خورنگان استان فارس رفتیم. در آنجا من یهویی بدون آنکه باردار باشم با خودم گفتم، می‌شود خدا یک پسر به من بدهد. وقتی که متوجه بارداری‌ام شدم، سونوگرافی رفتم و متوجه شدم فرزند دومم پسر است و اسمش را «محمد» گذاشتم.

به عنوان مادر چه تعاریفی از اخلاق آقا محمد دارید؟

محمد بچه عاقل و فوق‌العاده خوبی برای پدر و مادرش بود و همیشه احترام زیادی برای ما قائل بود. هیچ وقت یاد ندارم محمد کاری کند که دل من بشکند. باید بگویم محمد از بچگی عاشق لباس نظام بود و همیشه دوست داشت لباس نظام بر تن بکند و به من می‌گفت: «مامان دوست دارم داخل کار نظام شوم و تو به من افتخار کنی.» تا اینکه ۱۷ سالش شد و ما آن موقع چند سالی یزد زندگی می‌کردیم و آنجا متوجه شد نیروی دریایی ارتش در حال استخدام کردن است، بنابراین با محمد رفتیم در دفتر استخدام نیروی دریایی ارتش، یک کمد ویترینی آنجا بود که داخلش کلاه و یونیفرم لباس نظامی ارتش در داخل آن ویترین بود. محمد بدون اینکه به کسی بگوید سریع به طرف آن کلاه رفت و عکس آن کلاه را انداخت و به من گفت: «مامان نگاه کن ببین چقدر خوشگل است و چه ابهتی دارد»، با آنکه بچه‌ام هنوز مدرک دیپلم را نگرفته بود ولی چون قد بلندی داشت و هیکل رشید، درشت و چهارشانه و صد کیلو وزن داشت، برای همین سریع استخدامش کردند. هر موقع از مأموریت یا سرکار می‌آمد، چون پدرش کارگر بود، سریع می‌رفت به پدرش در کارهای کشاورزی کمک می‌کرد. به یاد ندارم که یک‌بار محمد با صدای بلند با ما صحبت کند و باعث شود دل ما بگیرد. ما چند ماهی بود یک نیسان برای محمد گرفته بودیم، چون محمد فنی‌کار و نقاشی ساختمان بلد بود و با نیسان هم گاهی بار جا به جا می‌کرد. در مراسم چهلم پسرم که همکاران محمد از بازماندگان ناو دنا برای دیدار ما آمده بودند، برای ما از محمد تعریف می‌کردند. یکی از همکارانش در صحبت‌هایش می‌گفت: «محمد با آنکه یک نیسان پدرش برایش گرفته بود و قاعدتاً باید خوشحالی می‌کرد، ناراحت بود و می‌گفت اگر من شهید شوم، این نیسان آیینه دق پدرو مادرم می‌شود». من به پسرم افتخار می‌کنم که برای دفاع از وطن و کشورش، برای شهرش «زاهد شهر» استان فارس جنگید. محمد شهادتش تاج سرم شد. باید بگویم با رفتن محمد هنوز پسرم زنده و جاودانه است.

چطور شد آقا محمد برای ادامه فعالیتش به ناو دنا فرستاده شد؟

محمد مأموریت‌های دریایی داخلی زیاد رفته بود، مانند مأموریت دریای عمان، معمولاً هم حدود ۱۲روز یا ۱۸روز و حتی ۲۰روز هم شده بود برای مأموریت دریایی از خانواده دور باشد، اما مأموریت رزمایش طولانی‌تر از بقیه بود. وقتی که آموزش‌هایش تمام شد، طبق آیین استخدام ارتش جمهوری اسلامی کد خورد و رسمی شد. بعد به بندرعباس اعزام و در ناو دنا مأمور شد. از طرفی هم فرمانده‌شان امیر شهرام ایرانی گفته بود بهترین و رشیدترین نیروها برای ناو دنا استخدام می‌شوند.

سارا فتاحی خواهر شهید

شما به عنوان تنها خواهر شهید چه صحبتی از تک برادرتان دارید؟

من و محمد فقط خواهر و برادر نبودیم، ایشان برای من مثل پدر و مانند رفیق بود. ما از کودکی تا الان به هم وابستگی زیادی داشتیم و چون هر دو دهه هشتادی بودیم، خیلی سر به سر همدیگر می‌گذاشتیم. بیشترین شوخی‌های‌مان سر غذا خوردن با یکدیگر بود. محمد از سن ۱۰سالگی با من به گلزار شهدا می‌آمد

> من و محمد فقط خواهر و برادر نبودیم، او برای من مثل پدر و مانند رفیق بود. ما از کودکی تا الان به هم وابستگی زیادی داشتیم و چون هر دو دهه هشتادی بودیم، خیلی سر به سر همدیگر می‌گذاشتیم. بیشترین شوخی‌های‌مان سر غذا خوردن با یکدیگر بود. محمد از سن ۱۰سالگی با من به گلزار شهدا می‌آمد

شوخی‌های‌مان سر غذا خوردن با یکدیگر بود؛ از اینکه کنار هم بودیم و از این شوخی‌ها لذت می‌بردیم. محمد از سن ۱۰سالگی با من به گلزار شهدا می‌آمد. در گلزار یک حسینیه بود و محمد در برنامه‌های آن حسینیه نوحه می‌خواند. از سن هشت سالگی در مساجد محله اذان می‌گفت. پدرم در تربیت من و برادرم خیلی زحمت کشیده است. محمد پسر نجیب و باادب و مهربانی بود و در شهرمان از نجابت و پاکی، زبانزد همه دوستان بود. محمد خیلی مهربان و برادری دلسوز بود. من عاشقانه او را می‌پرستیدم و به داشتن چنین داداشی افتخار می‌کردم. الان هم با شهادتش بیشتر به ایشان افتخار می‌کنم.

یک عکس از محمد در حال دست دادن با امیر دریادار شهرام ایرانی است در مورد این عکس بیشتر توضیح می‌دهید؟

بله، امیر دریادار شهرام ایرانی از یگان‌های شناور نیروی سطحی و زیرسطحی مستقر در تنگه هرمز و خلیج‌فارس بازدید داشتند و وضعیت امنیت تردد خطوط کشتیرانی را مورد ارزیابی قرار می‌دادند. آن روز هم نیروی دریایی رزمایش دریایی داشتند که امیر ایرانی در ناو دنا برای بازدید و تشکر از پرسنل که محمد هم جزو آنها بود، حاضر شده و برادرم را تشویق کرده بود. عکس ایشان با دریادار ایرانی برای ما به یادگار ماند. محمد و دوستش حسین رضاعلی شهید جاویدالاثر هستند و هر دوی آنها پلاک و زنجیر «نماد ایران» را به گردن داشتند.

در مأموریت رزمایش با محمد در تماس بودید؟

بله، هر موقع زنگش می‌زدیم با خوشحالی تمام می‌گفت: «ناو دنا عشقه». محمد یک کلیپ هم از آنجا برای‌مان فرستاده بود که ناو دنا و همچنین بچه‌های ناو دنا توی دنیا و ایران می‌درخشند. وقتی که محمد در سریلانکا بود، باهم تماس تصویری داشتیم و در مسیر برگشت تماس ماهواره‌ای باهم برقرار کردیم. زمان برگشت از رزمایش بودند که فهمیدند جنگ شده، تماس‌های‌شان در حد اینکه «سالم هستیم» بود تا آنکه آن حمله ناجوانمردانه تروریستی از سوی امریکای خونخوار و آدمکش در ۳بامداد صبح در تاریکی اتفاق افتاد.

بعد از جنگ نگرانی تان برای برادر بیشتر شده بود؟

با خودمان می‌گفتیم تا زمانی که رهبر عزیزمان است محمد در امان است، ولی روزی که فهمیدیم رهبرمان شهید شده است، من و مامانم خیلی گریه کردیم و استرس زیادی داشتیم تا زمانی که به ما اطلاع دادند امریکای تروریست ناو دنا را زده است. من همیشه با خودم می‌گفتم محمد بیاید از سر تا پایش بوسه‌بارانش می‌کنم. شب خواب دیدم که محمد آمده است. تنها جایی را که از بدنش بوسیدم سرش بود. وقتی که پیکر محمد آمد از ناحیه سر و گیجگاهش ضربه دیده و به شهادت رسیده بود، البته تا زمانی که معلوم نبود محمد شهید شده یا زنده است یا مجروح شده است، پیش مادر جانقلی رحیم‌پور از شهدای هشت سال دفاع مقدس رفتم و به ایشان گفتم دعا کنید برادرم سالم برگردد. هر کاری داشته باشید من برای‌تان انجام می‌دهم. چند شب بعدش خواب دیدم محمد آمده است و خود محمد در خواب به من گفت: «بیا برویم نذرت را پیش مادر شهید جانقلی رحیم‌پور ادا کن». محمد ۱۳اسفند شهید شد و بعد از ۱۵روز پیکرش آمد.

با این وضعیت جنگی فکر می‌کردید پیکر محمد برگردد؟

زمانی که خبر شهادت برادرم را داده بودند، من و مادرم خیلی بی‌تابی می‌کردیم. یکی از همسایه‌ها که مادر شهید جاویدالاثر علی‌رضا است، خواب دیده بود برای عروسی به تالاری دعوت شده است. ایشان می‌گفت در خواب وقتی که به تالار نزدیک شدم، تالار خیلی نورانی بود و هرچه نزدیک‌تر شدم نور بیشتر شد. دیدم محمد با جمعی از دوستانش که شهید شده‌اند، آنجا هستند و دارند بین خودشان شیرینی و شربت تقسیم می‌کنند. محمد در خواب از من پرسید: شما مادر شهید علی‌رضا هستید؟ گفتم بله. بعد پرسیدم: «چقدر اینجا نورانی است، چقدر خودت نورانی هستی؟» محمد گفت: «الان اینجا طبقه پایین است. اگر طبقه بالا را ببینید چه می‌گویید.»

تنها یادگاری که بازماندگان ناو دنا از وسایل محمد برای ما آوردند، یک زنجیر بود. در آخر باید بگویم دشمن ما امریکا همیشه فریبکار است و هیچ وقت هیچ خط قرمزی را رعایت نمی‌کند. در دل شب و در تاریکی مطلق ناو دنا را مورد حمله زیر سطحی قرار می‌دهد و به رغم اینکه این ناو مهماتی نداشت، حتی در روز هم جرئت نمی‌کند آن را بزند. اگر ناو دنا مسلح بود، قطعاً ارتش تروریستی امریکا نمی‌توانست بچه‌های ما را شهید کند.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۵۹۴

از راست به چپ

■ ۱- بازار و مسجدی در شیراز- شریک در انجام جرم- دوست ■ ۲- سوره‌ای که واجب است آن را در نماز بخوانیم- تکنوازی- خبرگزاری رسمی ایران ■ ۳- غول یخی هیمالیا- رقت قلب- پرنده‌ای کوچک‌تر از کبوتر ■ ۴- نوعی شیرینی- مراجعه به آرای عمومی- ساز تیره ■ ۵- پرده سینما- نوعی سیستم دفاعی در بازی‌های تیمی ■ ۶- بیابان- دست نخورده- صدای مهیب- شهر خرما ■ ۷- زمان مرگ- پرنده سخنگو- مجازاً به معنی لهجه و طرز تکلم و گفتار هر قوم و ملت است ■ ۸- میزان سنگینی چیزی- واحد اندازه‌گیری آب رودخانه- مروارید چشم- رگ گردن که هنگام غضب برجسته می‌شود ■ ۹- دیرنشین- سرمربی پیشین آرسنال- لکنت ناگهانی زبان ■ ۱۰- بالای فرنگی- نام کشوری قدیمی در بین‌النهرین- ذره باردار- باز را خنثی می‌کند ■ ۱۱- کشور چکمه‌ای اروپا- حزبی در انگلیس ■ ۱۲- از الحان قدیمی ایرانی- کنفرانس- نفس ■ ۱۳- سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت- جاسوسخانه امریکا- خمیازه ■ ۱۴- آوازی است که در آخر افشاری نواخته می‌شود- نیمسال تحصیلی- شیرینی کرمانشاه ■ ۱۵- شهری نزدیک اردبیل- سند مالکیت غیررسمی- معامله غیرنقدی

از بالا به پایین

■ ۱- یگانگی- نام همسر حضرت موسی- مقیم ■ ۲- اندک- نشاط و شادمانی- انقلابی معروف مکزیک ■ ۳- ساحل دریا- کمک کردن ■ ۴- چپاول- پول تایلند- گسترده ■ ۵- صحرایی در مصر- دشمن سخت- نویسنده آلمانی گروه محکومان ■ ۶- دانه خوشبو- جزایر دوگانه- شاعر و ادیب فرانسوی گل‌های اهریمنی- صفحه اینترنتی ■ ۷- تاریخدان- پنهان شدن برای شکار- از نام‌های پیامبر(ص) در قرآن ■ ۸- مؤسس حوزه علمیه قم- داروی کم‌خطرتر از شیمیایی ■ ۹- رقص محلی برزیلی‌ها- زندی نارفیق- مهاجم اسپانیایی منچستریونایتد ■ ۱۰- خط‌کش مهندسی- این فاکتور از پروتئین‌های موجود در گلبول قرمز است- شهر نیروگاهی مازندران- بندگی ■ ۱۱- پیک بهداشت- تن‌پوش مردانه- روزها ■ ۱۲- رنگ گیاهی- گام و قدم- شهر مقر یونسکو ■ ۱۳- مغرب- دیروقت شب- قرص روانگردان ■ ۱۴- از شهرهای خراسان رضوی- پدر ادریس نبی- از حروف صدادار ■ ۱۵- روشن و آشکار- یخ‌زده- زن پادشاه

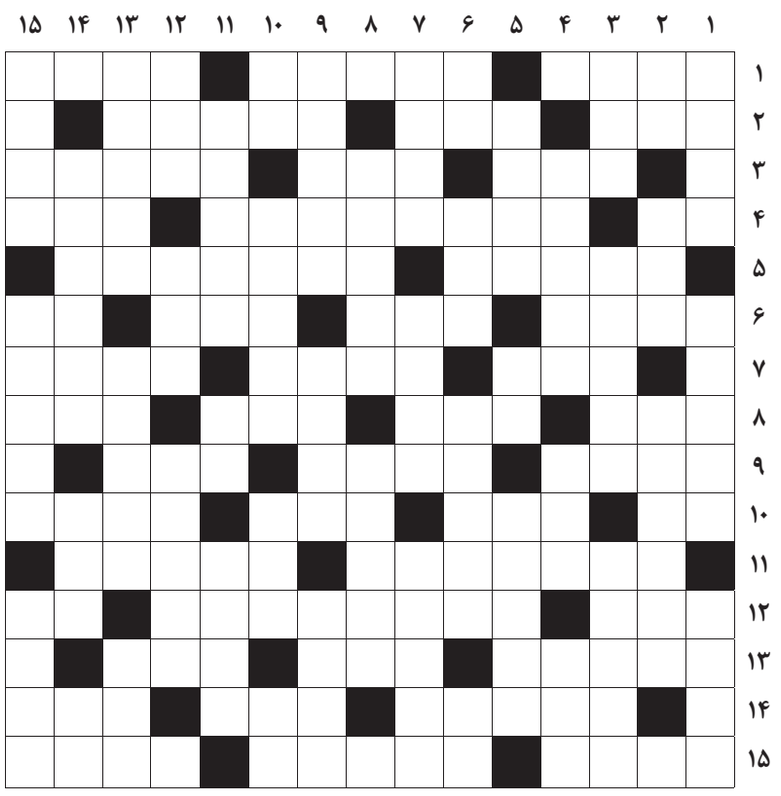

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

	۵					۹	۷	
	۳							
			۷		۵		۴	
					۹		۸	۶
۳						۲	۹	
۶					۴	۳		
۲		۴		۹				
		۸		۱	۶			
				۸				۵

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۵۹۳

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	پ	ا	ر	ی	س	■	د	ی	ف	ر	ا	ن	س	ی	ل
۲	ا	ت	م	ی	■	ت	ا	ک	ا	■	چ	ا	ی	■	ا
۳	ر	ن	د	■	پ	ر	■	س	ر	خ	■	ک	ا	ل	ک
۴	ا	ا	■	چ	ا	د	■	ر	س	ا	م	■	ر	خ	ت
۵	■	■	ب	ش	ر	■	ت	■	ی	ک	ل	ا	■	ت	و
۶	ی	ر	■	م	ک	ا	ر	م	■	ی	ا	و	ر	■	ز
۷	ز	ح	ل	■	د	م	ا	س	ب	■	ح	ر	ی	ق	■
۸	ی	م	ی	ن	■	ر	م	■	و	د	■	د	ا	ر	ا
۹	ت	م	ا	ر	■	ب	ا	س	ا	ز	■	ل	و	ل	س
۱۰	پ	■	ا	د	ی	م	■	ف	ا	ر	و	ق	■	ه	ل
۱۱	ز	س	■	م	ن	پ	ت	■	ن	■	ل	ح	د	■	و
۱۲	ز	ک	ی	■	گ	ا	ز	ر	■	خ	ی	ط	■	ا	م
۱۳	د	و	ل	ت	■	ح	ل	ی	■	چ	ن	■	ن	م	و
۱۴	ی	■	ل	ر	د	■	ز	گ	ی	ل	■	گ	ا	ل	ش
۱۵	د	ر	ی	ا	س	ا	ل	ا	ر	■	ی	ل	م	ا	ن